

غلامحسین ساعدی

مار در معبد



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

میدانچه. خانه سوداگر در روبه‌رو و دو سکو در
طرفین، چند کوچه از چند طرف به میدانچه جلوی
خانه می‌رسد. در نیمه‌باز است. پادوی اول و دوم
جلو سکوها پشت پیشخوانی ایستاده‌اند. هر کدام
یک دسته ورقه به دست دارند که مرتب به هم می‌زنند.
پرده باز می‌شود. پادوها چند لحظه به تماشاچی‌ها
خیره‌اند و بعد یک مرتبه رو به حضار.

(با فریاد) آهای ملت، آهای ملت بیچاره، ملت گرسنه،
ملت بینوا، دیگه دوره نکبت و مذلت تموم شد. از این به
بعد دیگه کسی نباید ماتم به لقمه نونوبگیره. انجمن کمک
می‌کنه به فقرا، بیچاره‌ها، قحطی کشیده‌ها، ظلم دیده‌ها،
زجر کشیده‌ها کمک می‌کنه. آرد می‌ده، شکر می‌ده، قند
می‌ده، روغن می‌ده، و همه‌اش مجانی، به همه چیز
بدین مژده می‌ده، آهای فقرا، بیچاره‌ها. گداگشنه‌ها.

(با فریاد) آهای مردم. کجایین، دیگه گذشته‌ها گذشت
که گشنگی می‌خوردین، قحطی می‌کشیدین، بیچاره
بودین، انجمن کمک می‌کنه، احسان می‌کنه، آرد مفتی،

پادوی اول

پادوی دوم

پادوی اول من و تو که بی تقصیریم، هیچ وقت هم بیکار نبودیم.
 پادوی دوم از بس هورا کشیدیم که صدامون گرفت.
 پادوی اول چاره چیه؟ آگه ما داد نزنیم و هورا نکشیم و ساکت بشینیم، دادوهوار خودش یا زنش بلند می شه.
 صدای نکره زنی از داخل خانه
 زن سوداگر آهای های، چرا خفه خون گرفتین (پادوها به خود می آیند و به همدیگر اشاره می کنند).
 پادوها (با هم و با صدای بلند) آهای، آهای مردم بیچاره، آهای مردم گرسنه.
 پادوی اول دیگه گذشت اون دوره ها.
 پادوی دوم بدبختی و بیچارگی تموم شد.
 پادوی اول همه چی ارزون.
 پادوی دوم همه چی مفت.
 پادوی اول آرد مفت.
 پادوی دوم شکر مفت.
 پادوی اول قند مفت.
 پادوی دوم نفت مفت.
 پادوی اول چایی مفت.
 پادوی دوم برنج مفت.
 پادوی اول جنس ارزون.
 پادوی دوم آذوقه مفت.

روغن مفتی، شکر مفتی، برنج و صابون و نفت مفتی، آهای های.

ساکت می شود. هر دو چند لحظه دوروبر میدان را نگاه می کنند و منتظر می شوند.

پادوی اول نه خیر مثل این که خبری نیست.

پادوی دوم دیگه بازارمون کساد شده.

پادوی اول تا یه هفته پیش که وضعمون خیلی خوب و روبه راه بود.

پادوی دوم عوضش این هفته یه برگ هم فروش نکردیم.

پادوی اول (با صدای آهسته و محتاطانه) می دونی، وقتی مردم می بینن

که خبری نشد، دیگه سر می خورن و رغبت و علاقه نشون نمی دن.

پادوی دوم خبر چی؟

پادوی اول آخه تا امروز ماهمهش داد زدیم و وعده و وعید دادیم که

عوض شده، فقر و فلاکت از بین می ره، آذوقه و زندگی

به قیمت آب خوردن و مردم می منتظر شدن و منتظر شدن

و وقتی دیدن خبری نشد دل سرد و مأیوس شدن دیگه.

پادوی دوم خب دیگه ماهام حرف مفت می زدیم و حالاش هم

می زنیم، حرف مفت زدن که دیگه مایه نمی خواد.

پادوی اول هیس، یواش تر (به داخل خانه اشاره می کند) می شنفن ها

(چند لحظه سکوت)

پادوی دوم لابد خیلی هم دلخوره که چرا این هفته چیزی فروش

نکرده ایم.